پیشخوان

در حاشیه انتشار اثر تاریخی-پژوهشی «دولت پهلوی و توسعه اقتصادی»

سراب «اقتصاد مدرن»

شاهد توحیدی

کودتای سوم اسفند را باید سرآغاز دوره جدید از دخالت دولت در عرصه توسعه اقتصادی ایران دانست. با توجه به موارد مذکور، کتاب حاضر پاسخی به این سؤال خواهد بود که چرا به‌رغم این که فضای مساعد برای توسعه اقتصادی در دولت پهلوی وجود داشت- رشد شهرنشینی، طبقه متوسط، جمعیت، فضای بین‌المللی حاکم، تغییرات ذهنی و عینی لازم، نوسازی نهادهای سیاسی و ورود دولت مطلقه نوساز به ایران، عوامل فنی تولید و...- توسعه شکل نگرفت؟ دولت پهلوی با ورود خود، کانون تحقیق امیدهای ایرانیان برای توسعه و پیشرفت شد و در نتیجه، نقشی بسیار مهم در سیاست‌گذاری اقتصادی و اجرای برنامه‌های توسعه داشت اما در اجرای آن چیزی که تظاهر به انجام آن می‌کرد ناتوان بود. سؤال این است که چرا دولت پهلوی در انجام چیزی که وعده تحقق آن را داد، بیش از حد ناکارآمد بود و در اجرای برنامه‌های توسعه دچار بحران کارکردی شد؟ آیا ساخت دولت می‌تواند تبیین کننده این روند باشد؟

اثری که در معرفی آن سخن می‌رود، ارتباط بین عدم تحقق توسعه اقتصادی و ویژگی دولت پهلوی را در این دوره بررسی می‌کند. با این پیش‌زمینه کوتاه، سؤال اصلی به این صورت طرح می‌شود: «آیا ویژگی‌های ساختاری و کارکردی دولت پهلوی می‌تواند تبیین کننده توسعه‌نیافتگی اقتصادی در این دوره باشد؟» به عبارت دیگر «آیا می‌توان دولت را به عنوان یک متغیر مستقل در نظر گرفت و از این دیدگاه، عدم تحقق توسعه اقتصادی را تشریح کرد؟»

در ایران به علت ضعف جامعه مدنی و توسعه‌ستیز بودن آن، راه توسعه دموکراتیک یا انقلاب از پایین به شیوه کلاسیک اروپای غربی اتفاق نیفتاد و از سوی دیگر، به علت ضعف بزرگ‌ترین طبقه اجتماعی ایران، یعنی دهقانان و عدم پتانسیل انقلابی آنها، ایران نتوانست به راه توسعه به شیوه کمونیستی مانند چین و روسیه

محمدرضا پهلوی در کنار جان اف کندی

برود. در نتیجه، انگیزه اصلی توسعه از درون دولت پیدا شد و دولت حامل توسعه شد. نکته دوم این که، به‌رغم اقدام دولت پهلوی در نوسازی نهادی در درون دولت و سایر حوزه‌های جامعه برای پیشبرد فرآیند توسعه، دولت پهلوی دوم پنج برنامه همراه با استراتژی جایگزینی واردات را نیز تدوین، اجرا و نظارت کرد، اما نتوانست به توسعه اقتصادی پایدار دست یابد. به این ترتیب «ناکارآمدی دولت در عرصه ساختاری و کارکردی، موجب عدم تحقق توسعه اقتصادی در سال‌های ۱۳۱۳-۱۳۲۰ و ۱۳۴۲-۱۳۵۷ شد.» بخش‌های این فرضیه عبارت است از:

الف- بر فرآیند توسعه اقتصادی در ایران، دولتی ناکارآمد حاکم بود.

ب- ویژگی‌های دولت پهلوی، علت اصلی ناتوانی آن برای اصلاح خود از یک‌سو و عدم پیدایش اراده توسعه، بینش توسعه و نهادهای توسعه از طرف دیگر بود.

ج- نئوپاتریمونیالیزم، ویژگی اساسی ساختار سیاسی قدرت در این دوره بوده است.

در کتاب مورد معرفی، فقدان توسعه اقتصادی با تکیه بر متغیر ناکارآمدی ساختی و کارکردی دولت توضیح داده خواهد شد. هرچند در مورد توسعه‌نیافتگی، فرضیه‌های متفاوت با تکیه بر یک یا چند متغیر ارائه می‌شود ولی ما عدم تحقق توسعه اقتصادی را به عنوان یک پیوند و بر حسب ناموزونی ساخت سیاسی و مدیریت اقتصادی آن بررسی می‌کنیم. منظور از ناکارآمدی ساختی، عدم نهادینگی سیاسی، ساخت‌های موازی، تقابل ساخت‌های سنتی و مدرن و... در درون دولت است و ناکارآمدی کارکردی هم به معنای عدم توانایی استخراجی، توزیعی و پاسخگویی دولت است که در نتیجه ضعف ساختاری به وجود می‌آید. این کتاب شامل دو بخش و چهار فصل است. بخش اول شامل مباحث نظری است که در فصل اول مباحث توسعه- مفاهیم، پارادایم‌ها، راه‌های توسعه- و دولت در جوامع مدرن بررسی می‌شود. فصل دوم به بررسی دولت کارگزار توسعه می‌پردازد که در آن، دولت و نقش آن در توسعه و منطق اقتصادی نئوپاتریمونیالیزم بررسی می‌شود. بخش دوم به ناکارآمدی دولت در عرصه ساختاری و کارکردی و عدم تحقق توسعه اقتصادی در ایران اختصاص دارد و شامل دو فصل با عناوین ماهیت دولت در ایران و دولت و توسعه اقتصادی در ایران است. در مجموع، درون‌مایه این کتاب بحثی در باب ساختار استبدادی دولت در طول تاریخ ایران، بخصوص بازتولید آن در دوران پهلوی تحت عنوان نئوپاتریمونیالیزم و تأثیر کل حیات اجتماعی، سیاسی و اقتصادی ایران از این ساختار است.

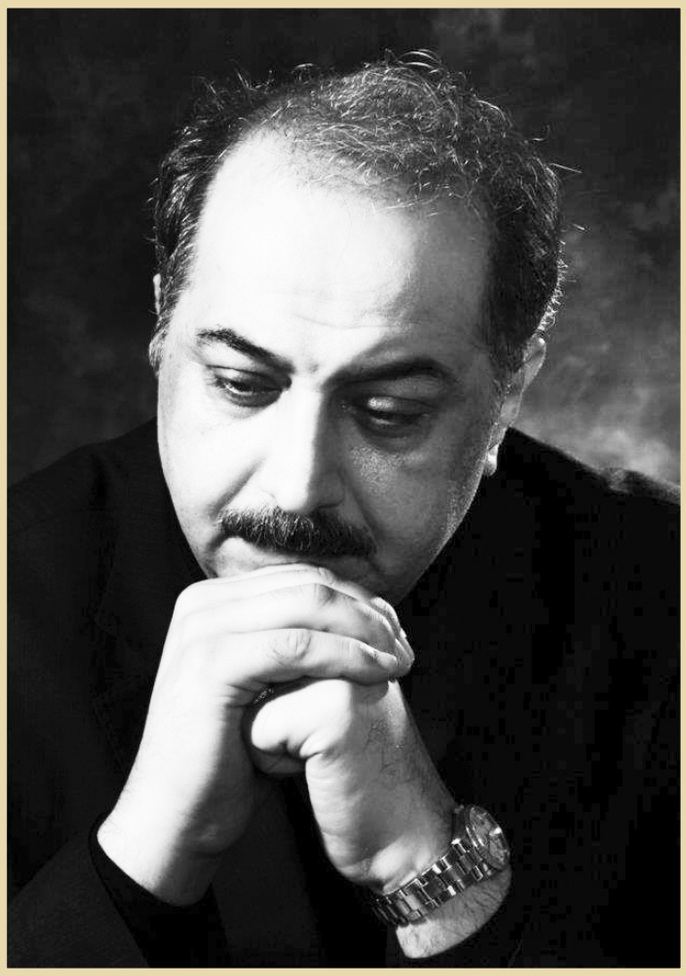

کلیت حرف‌های استاد این بود که خدا لطف کرده و به برکت وجود امام، وعده خود را محقق ساخته و محرومین و دلشکستگان را بر ظالمان پیروز گردانیده است. ایشان اشاره کردند من دیگر قوت حرکت ندارم ولی با لطف خدا هنوز الهام شعری برجاست و زبانم الکن نشده است و می‌توانم به وسیله قلم به انقلاب خدمت کنم، سپس اشاره کردند من نیز هر چه دارم، از دولت قرآن است و از آنجا که شعر مستقیماً با دل و احساسات بشری سر و کار دارد، از این طریق می‌توان برای اشاعه دین تلاش کرد

«ناگفته‌ها و خاطره‌هایی از تعامل استاد سیدمحمدحسین شهریار با انقلاب اسلامی» در گفت و شنود با زنده‌یاد دکتر اصغر فردی

استاد می‌گفت اکثر روشنفکرها فریب‌خورده‌اند و اسلام را نمی‌شناسند

احمدرضا صدری

در روزهایی که بر ما گذشت، زنده‌یاد دکتر اصغر فردی شاعر و ادیب نامدار آذربایجان و یار دیرین فقید سعید استاد محمدحسین شهریار، روی از جهان برگرفت و رهسپار ابدیت گشت. گفت و شنودی که هم‌اینک پیش روی شماست، به همین مناسبت به شما تقدیم می‌شود و دربردارنده خاطرات راوی از تعامل شهریار با انقلاب و نظام جمهوری اسلامی است. امید آنکه مقبول افتد.

■■■

مرحوم شهریار در خانواده‌ای ظلم‌ستیز پرورش یافت و لذا از جوانی روحیه‌ای مردمی و ظلم‌ستیز داشت. از روزهای منتهی به انقلاب اسلامی و تعامل استاد با این حرکت برای‌مان بگویید.

بسم الله الرحمن الرحیم. استاد در اواسط دهه ۵۰ توسط چند تن از دوستان به تهران دعوت شد اما هنوز زمان زیادی نگذشته بود که همسرش درگذشت و ایشان را با سه فرزند تنها گذاشت. زمستان سال ۱۳۵۶ بود که تبریز در ۲۹ بهمن قیام کرد و توپ و تانک‌ها در میادین مستقر شدند، جوانان برومند تبریز در خون غلتیدند و شور انقلاب در تبریز بالا گرفت. استاد چندان با خارج از خانه رابطه نداشت، لذا چشم به تجلی نشانه‌ها دوخت تا به تحلیل درستی برسد. تبریز چندین ماه در خون، آتش، خشم و امید روزگار سپری کرد. روزگاری بود که مردم تحت ستم، جور و هجوم بی‌رحمانه رژیم به یکدیگر پناه می‌بردند و همدلی و همراهی بی‌نظیری را در کل تاریخ تبریز رقم زدند. کافی بود جایی اعلام می‌شد به خون نیاز است تا سیل جمعیت بدان سو روان شود. هنگامی که جوانی به شهادت می‌رسید، همه مردم شهر با خانواده او همدردی می‌کردند، گویی همه صاحب عزا بودند. برخی از مردم نیز به پیران و سفیدریش‌ها و مرشدین، از جمله بیوت علما پناه می‌بردند. عده‌ای هم نزد استاد شهریار می‌رفتند و از ایشان می‌خواستند در سوگ فرزندشان مرثیه‌ای بسراید و یا برای تشویق و تقویت روحیه مبارزین، شعری حماسی بگوید.

چه ویژگی‌هایی در استاد شهریار بود که مردم ایشان را ملجأ خود می‌دیدند؟

استاد شهریار شاعری مردمی بود. به اعتقاد من ادبیات معاصر، شاعر مردمی در تراز شهریار سراغ ندارد. مضامین شعری و زبان فصیح و استوارش، چه در زبان فارسی و چه در ترکی، مردمی و همه‌فهم بود. درد مردم را می‌شناخت و آن را درد خود می‌دانست. اشعارش زبان حال مردم بود، بدان‌گونه که هر کس شعرش را می‌خواند، آن را شعر خود تصور می‌کرد. از همین روی همه مردم ایران از هر طبقه و قوم و قبیله‌ای که بودند، با استاد احساس خویشاوندی می‌کردند و ایشان را زبان گویای خود می‌پنداشتند.

اشاره کردید که بسیاری نزد استاد شهریار می‌آمدند که برای عزیز از دست رفته‌شان مرثیه‌ای بسرایند. آیا خودتان شاهد مواردی بودید؟

بله، بارها شاهد بودم خواهری که برادرش در تظاهرات یا در جنگ به شهادت رسیده بود، می‌آمد و دست به دامان استاد می‌شد تا برای سنگ قبر او مرثیه‌ای بسراید و استاد همراه با آن خواهر می‌گریست و می‌سرود. گاهی بسیجی‌ها می‌آمدند و از استاد می‌خواستند در تکریم رزمندگان بسیج شعری بسراید و ایشان این کار را می‌کرد و گاهی هم خود با آنها همراه می‌شد تا شعر را بخواند. پدران شهدا نیز زیاد نزد استاد می‌آمدند. اواسط ماه‌های انقلاب بود که آقای عبدالحسین نجات‌اللهی پدر شهید کامران نجات‌اللهی برای استاد نامه‌ای فرستاد و درباره شهادت فرزند ۲۴ ساله‌اش با ایشان سخن گفت. استاد چکامه زیبایی در وصف شهید سرود و برای پدر داغدار فرستاد.

بسیاری استاد شهریار را به اینکه صدایش در انقلاب شنیده نمی‌شود، متهم می‌کردند. واکنش استاد نسبت به این نقدها چه بود و تحلیل شما از این نقد چیست؟

بله، از این موارد زیاد بود. یک بار شاعری به نام «سلیمان رستم» از باکو برای استاد نامه پرگلایه‌ای فرستاد و در آن نوشته بود: «چرا صدای شما در این روزهای پر از خون و آتش شنیده نمی‌شود؟» البته گلایه بی‌موردی بود، چون قطعاً بلندگوهای رژیم پهلوی اشعار ضد ظلم استاد را پخش نمی‌کردند و طبیعی بود این اشعار به گوش خارجی‌ها نرسد.

آیا استاد شهریار پاسخ این شاعر را دادند؟

بله، استاد پاسخ دندان‌شکنی به او دادند و تمام تنگ‌نظری‌ها و گمانه‌زنی‌های غلط او را زیر سؤال بردند.

از پیروزی انقلاب در تبریز و واکنش استاد برایمان بگویید.

روزهای منتهی به ۱۲ بهمن ۱۳۵۷ روزهای پرآشوب و بسیار نگران‌کننده‌ای بود. همه در این شور و التهاب به سر می‌بردند که آیا امام سرانجام خواهند توانست به کشور بازگردند؟ آیا رژیم هواپیمای ایشان را ساقط نخواهد کرد؟ زمانه آبستن چه حوادثی است؟ استاد نیز در این شور و التهاب و نگرانی غرق بود که در مکاشفه‌ای دید قرآن می‌خواند و بالای سوره فجر نوشته شده است: «جاء الفجر». روز ۱۱ بهمن بود که استاد در حالی که اشک می‌ریخت، وعده داد امام به وطن باز خواهند گشت. ایشان در اشعارش، غلبه امام خمینی را طلوع فجر می‌داند که مقدمه طلوع شمس یعنی ظهور مهدی منتظر(عج) است، بدیهی است شاعری که عمری با اخلاص، تدین و ایمان زندگی کرده بود، با آمدن امام چگونه احساس کامروایی و سعادت می‌کرد.

فعالیت‌های استاد شهریار پس از پیروزی انقلاب در زمینه همراهی با مردم و انقلاب چگونه صورت می‌پذیرفت؟

ایشان همچنان زبان حال مردم بود و در روز ۱۲ فروردین ۱۳۵۸، همراه با مردم در همه‌پرسی جمهوری اسلامی شرکت و وظیفه خود را به عنوان شاعری ملی و مردمی ایفا کرد. ایشان در هر مراسم و مناسکی، اعم از عزاداری و جشن شرکت می‌کرد و اگر قدرت بدنی کافی برای حضور و همراهی نداشت، سروده‌ای را توسط یکی از نزدیکانش برای آن مراسم می‌فرستاد.

بسیاری از اهالی قلم از همان روزهای نخست انقلاب به مقابله با جمهوری اسلامی پرداختند. از همین رو موضع‌گیری استاد شهریار در حمایت تمام‌قد از انقلاب، برای بسیاری از آنها عجیب بود. از آن شرایط و روزها چه خاطره‌ای دارید؟

اصولاً افکار و معرفت و احوال استاد، چندان بر کسی آشکار نبود، به همین دلیل اهالی قلم انتظار داشتند ایشان هم از دو راه «با حکومت» و «بر حکومت» دومی را انتخاب کنند. آن هم در آن روزهایی که کشور گرفتار جنگ‌های متعدد داخلی در مناطق مختلف از جمله ترکمن‌صحرا، خوزستان، کردستان و آذربایجان بود و هر روز اعلامیه جدیدی می‌دادند و به تقابل خصمانه با نظام می‌پرداختند.

مصاحبه مشهور تلویزیونی ایشان در همان ایام ضبط و پخش شد؟

بله، در ابتدا اوایل سال ۱۳۵۸ عده‌ای از رادیو تبریز آمدند و آخرین سروده‌های ایشان را ضبط و سپس پخش کردند اما متأسفانه در اثر غفلت کارکنان و سوءمدیریت مدیران نالایق وقت صدا و سیمای مرکز تبریز، روی آن نوارهای ارزشمند مشتی ترهات ضبط شدند و چنین گنجینه‌ای از دست رفت! بعد از مدتی گروهی فیلمبردار به سرپرستی آقای زکریا طرزمی از مدیران سیما از تهران، به تبریز آمد و حسین توفیقی با استاد به گفت‌وگو پرداخت. استاد ضمن تشریح مواضع ادبی خود با نقل عبارت مشهور «حالا چرا؟» از غفلت دستگاه‌های فرهنگی و تبلیغی انتقاد کردند و از حکومت خواستند به اهل قلم توجه کنند و احترام بگذارند. از اهالی قلم هم خواستند با توجه به وضعیت موجود، با حکومت مدارا کنند. در آن گفت‌وگو ایشان صراحتاً از امام خمینی و نظام نوین جمهوری اسلامی حمایت کردند که موجب حیرت کسانی شد که با افکار ایشان آشنایی واقعی نداشتند.

از صحبت‌ها چیزی یادتان مانده است؟

کلیت حرف‌های استاد این بود که: خدا لطف کرده و به برکت وجود امام، وعده خود را محقق ساخته و محرومین و دلشکستگان را بر ظالمان پیروز گردانیده است. ایشان اشاره کردند من دیگر قوت حرکت ندارم ولی با لطف خدا هنوز الهام شعری برجاست و زبانم الکن نشده است و می‌توانم به وسیله قلم به انقلاب خدمت کنم. سپس اشاره کردند من نیز هر چه دارم، از دولت قرآن است و از آنجا که شعر مستقیماً با دل و احساسات بشری سر و کار دارد، از این طریق می‌توان برای اشاعه دین تلاش کرد. به نظر استاد، شعر انقلاب در شعارهای مردم متجلی است. ایشان اشاره کردند شعار «خدایا! خدایا! تا انقلاب مهدی خمینی را نگه دار» بارها ایشان را منقلب کرده و به‌قدری روی ایشان تأثیر گذاشته که کمتر غزلی، این کار را با دل و جان ایشان کرده است. ایشان گفتند در تمام عمرشان، لحظه‌ای از جهاد قلمی دست برنداشته‌اند اما اصراری هم نداشته‌اند که شعرشان چاپ یا خوانده شود. شعر فقط وقتی باید مطرح شود که در آن، قصد ارشاد و تلطیف روح باشد. سپس به گنجینه عظیم شعری این سرزمین اشاره کردند و گفتند ما وارث شعرای بسیار قدرتمند و والامقامی هستیم و در این زمینه هیچ کمبودی نداریم که جیره‌خوار خارجی‌ها باشیم. استاد صراحتاً گفتند اکثر روشنفکرها اسلام را نمی‌شناسند و فریب‌خورده هستند و کافی است آنان را با فرهنگ اصیل اسلامی آشنا کنیم تا دگرگون شوند. البته در بین آنها کسانی هم هستند که دیگر هدایت‌ناپذیرند و محکوم به فنا. خداوند دنیا را عرصه امتحان انسان قرار داده است و لذا برای بد هم، باید میدان عمل وجود داشته باشد. شیعه پس از شهادت مولا علی(ع)، حکومت نداشت تا به امروز رسیده که حکومتی بر پایه تشیع بنا شده است. اگر جوانان ما با اسلام آشنا شوند، این نکته را درخواهند یافت که انسان باید در انسانیت خود باقی بماند. ایدئولوژی‌هایی که انسان را از انسانیت خود بیرون می‌برند و به حیوان درنده تبدیل می‌کنند، دنیا و آخرتش را از او می‌گیرند. سپس استاد بر این نکته تأکید کردند که حکومت‌های شیطانی، فقط با سلاح تفرقه توانستند بر ما حکومت کنند. اگر سلاح وحدت تحقق یابد، مژده بزرگ الهی است. آنها مشتی ایدئولوژی پوچ و بی‌منطق مثل کاپیتالیسم و کمونیسم را که لازم و ملزوم یکدیگرند و به ظاهر آنها را لولو خورخوره یکدیگر جلوه می‌دهند، در برابر ایدئولوژی الهی قرار داده‌اند، در حالی که اگر آخرتی وجود داشته باشد، ارزش نداشت که انسان این همه درد و رنج را تحمل کند. استاد فرمودند شهادت آسان‌ترین مرگ است، چون انسان چشم باز می‌کند و خود را نزد خداوند می‌بیند و بدترین مرگ، مرگ طبیعی است که انسان عمری جان بکند تا بمیرد! خوشا به سعادت جوانان برومندی که شهادت را برگزیدند.

نگاه استاد شهریار به ادبیات انقلاب چه بود؟

استاد اعتقاد داشتند ما صاحب عالی‌ترین و متنوع‌ترین ادبیات کلاسیک جهان هستیم که همه مکاتب اعم از رمانتیسم، سمبولیسم، امپرسیونیسم و... را می‌توان در قالب آن ریخت. از نظر ایشان، انقلاب یعنی اسلام و لذا فرهنگ انقلاب، همان فرهنگ اسلامی است. روح انقلاب اسلام است و کسانی که توانستند این روح را در آن قالب بریزند، جاودانه ماندند و جاودانه شدند. شعری که پشتوانه و روح آن خدایی نباشد، نمی‌ماند. رمز جاودانه ماندن حافظ، همین روح الهی و قرآنی آن است. همان که خود می‌گوید: «هر چه کردم همه از دولت قرآن کردم». حضرت علی(ع) را بیش از صد سال در منابر و هر جا که دستشان رسید، سبّ کردند. حاصلش چه شد؟ نام علی(ع) چنان بر تارک زمان درخشید که کسی نتوانست شأن والای ایشان را انکار کند.

اشاره کردید از نظر استاد شهریار شعر باید جنبه ارشادی داشته باشد. چگونه شعر این ویژگی را پیدا می‌کند؟

ایشان معتقد بودند رادیو تلویزیون در آشنا ساختن قاطبه مردم و جوانان با مبانی اسلامی، نقش به‌سزایی دارد. می‌گفتند سخنان بزرگانی چون امام، شهید مطهری، شهید بهشتی و... را باید پخش کنید تا جوانان بشنوند و شعرای جوان با معارف و مبادی اصیل اسلامی آشنا و ارشاد شوند. وقتی این اتفاق رخ داد، می‌توانند از طریق شعر آنها را به جامعه ارائه کنند و سهم خود را در ارتقای روح معنوی جامعه بپردازند.

در سال‌های اول تشکیل جمهوری اسلامی، استاد شهریار از همه سو مورد تهاجم قرار گرفت. انگیزه افرادی که دست به چنین هجمه‌هایی می‌زدند چه بود؟

مدیران فرهنگی به‌جای استقبال از گرایش بزرگمردی چون شهریار به انقلاب، با این پدیده با لاقیدی و غفلت روبه‌رو شدند. کسانی هم که عمری در رژیم گذشته به یاوه‌گویی و سورچرانی مشغول بودند اما هرگز نتوانسته بودند شهرت و محبوبیت شهریار را کسب کنند، اینک از ترس آنکه باز دور تسلسل به عاشقان بیفتد، بر یاوه‌گویی‌های خود صدچندان افزودند. هر روز که به دیدار استاد می‌رفتم، پیش از هر کاری، نامه‌هایی را که جلوی خانه ایشان ریخته شده بود، جمع می‌کردم. اکثر این نامه‌ها بی‌نام و نشان و سراپا توهین، تحقیر و فحاشی بود. استاد را به انواع اتهامات متهم می‌کردند تا دل پاک آن عارف فرزانه را به درد آورند، غافل از اینکه ایشان به تحقیر و تحسین کسی توجه نداشت و همواره از خشیه‌الله گریان بود و برای جلب رضای الهی نفس می‌کشید. امروز از کسانی که قلم را به آن توهین‌ها و اتهام‌ها آلوده‌اند اثری باقی نمانده است، در حالی که نام و شعر شهریار هر روز درخشان‌تر از پیش بر تارک ادبیات این سرزمین اسلامی می‌درخشد. اینها کسانی بودند که در دوره پهلوی، آخورشان دربار بود و با وقوع انقلاب اسلامی، علوفه‌شان قطع شد و انتقام این انقطاع علیق را، از شهریار می‌گرفتند. اینها معمولاً جرئت هم نمی‌کردند نام و نشانی خود را بنویسند و هجویه‌هایی می‌فرستادند که انسان از خواندن‌شان حقیقتاً ملول می‌شد. بعضی از آنها گستاخی را از حد می‌گذراندند و در روزنامه‌های رسمی به استاد می‌تاختند. آنان تصور می‌کردند شهریار اینک در کاخی تحت حمایت و محافظت و غرق در تنعمات دنیوی و مورد تکریم هر روزه ارباب قدرت است. بماند که از این سو نیز کمترین شناخت هوشمندانه و حمایت مشفقانه‌ای از این شاعر بزرگ- که با استعداد شگرف خود برای حمایت از این نظام ایستاده و در برابر امواج سهمگین تهمت‌ها و توهین‌ها خم به ابرو نیاورده بود- صورت نمی‌گرفت و این قدرناشناسی صدها بار تلخ‌تر و غمبارتر از طعن معاندان بود. متأسفانه مسئولین فرهنگی نظام به دلیل عدم شایستگی برای احراز این مناصب و بی‌تجربگی، چندان سراغی از استاد نمی‌گرفتند.

واکنش استاد در برابر این بی‌توجهی‌ها چه بود؟

ایشان متواضعانه می‌گفتند در شرایط بحرانی و پرآشوب سال‌های نخست انقلاب و جنگ، نباید از حکومت انتظار داشت به شعر و ادبیات توجه و به اهل قلم رسیدگی کند.

شما این استدلال را قبول دارید؟

خیر، چون نظام برای ایفای این وظیفه وزارتخانه داشت. شاید از مدیران دیگر عرصه‌ها نباید انتظار توجه به شعر می‌رفت، ولی وزارت فرهنگ و هنر و وزارت ارشاد ملی- که بعدها یکی شدند- هر دو برای ایفای چنین وظیفه‌ای دایر شده بودند. مهم‌ترین شاعر ایران بدون ذره‌ای چشمداشت و تحمیل کمترین هزینه، از این نظام حمایت می‌کرد و مسئولان فرهنگی به جای پاداش این رفتار جوانمردانه و بزرگ‌منشانه، کمترین توجهی به شأن و جایگاه او نمی‌کردند. دستگاه‌های متعدد فرهنگی ما، متأسفانه درک صحیحی از فرهنگ نداشتند و هنوز هم ندارند و هرگز قدر سرمایه‌های فرهنگی این سرزمین را ندانستند و هنوز هم نمی‌دانند.

اما چند بار برای ایشان مراسم بزرگداشت گرفته شد. شما این مراسم‌ها را مؤثر نمی‌دانید؟

همان چند مراسم معدود هم با پیگیری امثال بنده اتفاق افتاد اما چون در مسئولان و متولیان فرهنگی اراده‌ای برای انجام این کار وجود نداشت، هیچ‌وقت این مناسبت‌ها با برنامه‌ریزی منسجم صورت نگرفت. جاهایی مثل فرهنگستان ادب و شورای‌عالی انقلاب فرهنگی هم- که علی‌القاعده متولی انجام این کار هستند- کاملاً منفصل عمل می‌کنند. البته هر چه غفلت کردیم، کشور آذربایجان (شوروی) در سال ۱۳۶۱ کنگره عظیمی را در تجلیل از استاد برگزار کرد و تلویزیون آنجا برنامه‌های منظم و فاخری را در تکریم از ایشان بارها و بارها پخش کرد. بنده در همان دوره گزارشی به مسئولان فرهنگی جمهوری اسلامی ارائه و در آن خاطرنشان کردم غفلت ما از مفاخرمان سبب خواهد شد استاد شهریار را نیز دیگران مصادره به مطلوب کنند.

و سخن آخر؟

سخن آخر اینکه اگر شهریار در حمایت از انقلاب و نظام شعر سرود، بر اساس وظیفه دینی و ملی و همراهی با مردم بود و نه تلاش برای جلب رضایت کسی. به همین دلیل هم همواره در پاسخ به تجلیل‌های رسمی و غیررسمی می‌گفت: «هر گلی که زدید به سر خود زدید، نه آن تخفیف‌ها و نه این تجلیل‌ها، فرقی به حال اهل معنی ندارد». مراسمی که در تجلیل از استاد در اردیبهشت ۱۳۶۳ در تبریز برگزار شد، از حیث اعتبار علمی و ادبی نظیر نداشت، اما موجب التذاذ و انفراح استاد نبود. ایشان کوچک‌ترین تعلق دنیوی و مادی نداشتند. ما بدین امر آگاه بودیم و فقط می‌خواستیم به تجلیل از بزرگان رسمیت ببخشیم و آن را باب کنیم.

با تشکر از فرصتی که در اختیار ما قرار دادید.

ایشان اشاره می‌کردند شعار «خدایا! خدایا! تا انقلاب مهدی خمینی را نگه دار» بارها ایشان را منقلب کرده و به‌قدری روی ایشان تأثیر گذاشته که کمتر غزلی، این کار را با دل و جان ایشان کرده است. ایشان گفتند در تمام عمرشان، لحظه‌ای از جهاد قلمی دست برنداشته‌اند اما اصراری هم نداشته‌اند که شعرشان چاپ یا خوانده شود

زنده‌یاد دکتر اصغر فردی در کنار استاد سیدمحمد حسین شهریار